

ریشه‌های ستمکشیدگی زنان (۳)

کولنتای

ترجمه از فاطمه احمدی

کنفرانس سوم: موقعیت زن در اقتصاد طبیعی خودکفا

اهالی شهر ناچار به پرداخت مالیات بودند. اما شهرهای آزادی نیز وجود داشتند که تحت سلطه اشراف و شوالیه‌ها بود. نوگورود و پسکوف در کشور ما نمونه‌ای از این شهرهای آزاد بودند.

جمعیت سه طبقه تقسیم شده بود: زمینداران، دهقانان و بورژواها. طی دوران اوج قرون وسطی (بین سالهای ۱۳۰۰ - ۹۰۰) موقعیت زنان طبقات مختلف با هم فرق داشت. اما در درون هر طبقه اجتماعی، موقعیت زن بواسطه یک عامل واحد یعنی نقش او در تولید تعیین می‌شد.

نخست شرایط زندگی اشرافیت بزرگ و اربابان زمیندار را مورد بررسی قرار می‌دهیم. زمانی که فئودالیزم به نقطه اوج خود رسید و قدرت در دست زمینداران بزرگ و اشرافیت متمرکز شد، نظام اقتصادی بر اقتصاد طبیعی استوار بود. زمین معنی که تمام محصولات مصرفی مورد نیاز زمیندار - ارباب فئودالی که مالک اراضی وسیع بود - و دهقانان رعیت او توسط خود این رعایا در محدوده مالکیت ارباب تولید می‌شد. تجارت مبادله‌ای غیر معمول بود و خارج از این محدوده صورت می‌گرفت. وجه زندگی و اقتصاد خانگی این دوره در حکایات و داستانهای این دوره منعکس شده‌اند.

قصر مالک فئودال مرکز اقتصادی بشمار می‌رفت. مستخدمین از میان رعایا انتخاب می‌شدند. ما بحتا قصر - که ساکنین بسیاری از جمله خانواده نزدیک و دور ارباب، مهمانان، مستخدمین، گاردها و سربازان را در برداشت - در قلمرو مالکیت ارباب تولید می‌شد.

رعایا بدهی‌های خود را به شکل مواد اولیه - پوست حیوانات، پشم، گوشت و حبوبات - پرداخت می‌کردند و آنرا به قصر یا دروسیه به‌خانه زمینداران اشراف تحویل می‌دادند. این مواد اولیه در داخل قصر به محصولات مورد نیاز تبدیل می‌شدند. اقتصاد خانگی اربابان فئودال بسیار پیچیده بود و نیاز به سازماندهی قابل‌توجهی داشت. و در این دوران قرون وسطی در فرانسه، انگلیس و آلمان چه کسی معمولاً از مانده اقتصاد خانگی بود؟ زمیندار، ارباب و یا خود شوالیه؟ معمولاً صاحب منزل به جنگ و یا غارت مشغول بود و در نتیجه اداره قصر را به همسرش می‌سپرد. همسر ارباب بود که در مواقع لازم بدهی‌های رعایا را دریافت می‌کرد. خیاطان، کفاشان، آهنگران و سایر پیشه‌وران تحت نظارت او کار می‌کردند و پارچه‌های ظریف و پاکتان‌های درشت، تور و کلاه خود تولید می‌کردند. زن ارباب همچنین آسیاب آرد را سازمان می‌داد و مسوول ذخیره آذوقه برای زمستان بود. انبار قمر صدها بشکه شراب و آجودان برداشت و قفسه‌ها مملو از انواع محصولات بودند. هر آنچه که در قصر توسط خود ارباب، مهمانان، مستخدم

رفقا، کنفرانس قبلی ما با تشریح موقعیت زن در عهد باستان، دورانی که در آن مالکیت خصوصی، تجارت و پیشه‌وری بوجود آمده بود و کار با فقدان آزادی و بردگی مشخص می‌شد، به پایان رسید. البته در کنار کار بردگان، اشکال اولیه پیشه‌وری آزاد نیز بوجود آمده بود، اما کار مولد بردگان شالوده‌اساسی این نظام اقتصادی را تشکیل می‌داد.

زن محکوم به زندگی در چهار دیواری خانه بود و تدریجاً از اهمیتی که برای نظام اقتصادی داشت، کاسته شد. زن سرعت نقش خود بعنوان یک "واحدکار" سهیم به نحوی از انحاء در پیشرفت دولت و جامعه را از دست داد. نقش او به تولید نسل و بوجود آوردن بچه برای همسرش و یا به وسیله لذت چندر حالت خشن آن در مورد بردگان زن و چه حالت عالی تر آن در رابطه با هتا شیرها محدود شد. شرایط اقتصادی حاکم زنان را به انگلهای جامعه مبدل ساخت.

زندگی زنان برده در حاشیه جامعه موجود حریانه داشت. خم شده زیر یوغ کارهای شاق، آنان سرنوشتی مشابه سرنوشت شرکای بدبختی‌شان یعنی مردان برده داشتند. علیرغم کار شاق بردگان، ارزش کارشان که در واقع سرچشمه رونق جامعه بود، هیچگاه بر رسمیت شناخته نشد.

این درآمد سود بود و نه کار که اهمیت داشت. در ایمن جوامع کهن قبل از مسیحیت، بتدریج اولین پرولتاریای تاریخ و مبارزه طبقاتی پدید آمد. دولت‌های عهد باستان در نتیجه این مبارزات طبقاتی و همچنین عدم کفایت نظام نو - لیدی‌شان که بر کار اجباری بردگان متکی بود، از بین رفتند. این دولت‌ها یکی پس از دیگری دچار انحطاط و از هم پاشی شده و محو گشتند. دولت‌های عهد باستان توسط اقوام جدیدی با اشکال سازماندهی اقتصادی متفاوت به عقب رانده شدند. ما اینجا به بحث تمدنهای باستان خاتمه داده، به دوره‌ای که نزدیک تر به زمان ماست یعنی قرون وسطی می‌پردازیم.

در سراسر اروپا در این دوره - حدود هشتصد تا نهمصد سال پیش - اقتصاد طبیعی - نه چون در عهد باستان بر کار بردگان، بلکه بر کار دهقانان رعیت (سرف‌ها) متکی بود. دهقانان کل محصول کار خود را به زمیندار بزرگ نمی‌دادند. بخشی از محصولات به مصرف بهبود شرایط زندگی رعایا می‌رسید. البته رعیت ناگزیر از پرداخت مالیات به شکل مال الاحاره جنسی و یا بیگاری به ارباب بود. با این وجود، بخشی از محصولات را حفظ می‌کرد و به میل خود به مصرف می‌رسانید. بعنوان مثال، می‌توانست آنرا با محصولات دیگران مبادله کند. مبادله محصولات در محل‌های مشخص منجر به ایجاد بازارها شد. رشد منظم بازارها به نوبه خود شهرها، مراکز مبادله و تجارت را بوجود آورد. اگر این شهرها در محدوده زمینهای ارباب بوجود می‌آمدند، تحت مالکیت او محسوب می‌شدند و

مین و یاسربازان مصرف می شد، در محل تولید شده بود و هیچ چیز خریداری نمی شد. گاهی تاجری به قصر می آمد و مورد استقبال قرار می گرفت ولی معمولاً کالاهای خارجی و یاسربازان لوکس از جمله بریشم شرقی، گیلان سیقل داده شده و نیزی، اسلحه و یاسنگ های قیمتی عرضه می کرد.

نیازی به گفتن نیست که زنان طبقه حاکم بعنوان سازنده تولید مورد احترام بودند. طبق قوانین مرسوم آلمان، انگلستان و فرانسه، زن می توانست کلیه القاب و دارایی های همسر خود را به ارث ببرد.

در اوایل قرن بیستم، زمانی که در اثر جنگ جهانی بسیاری از وارثین مرد در جنگ کشته شدند، حق ارث فئودالی زنان در انگلستان، فلاندر، بورگوندی و کاستیل به قانون مبدل شد. تاریخ نویسان قرون وسطی از خردمندی و انسانیت زنان اداره کننده اراضی های فئودالی تمجید کرده اند. زمانی که الیزبیت نورحاگم آکتین به همسری شاه فرانسه درآمد، مردمش عزا گرفتند. تاریخ نویسان توضیح می دهند که چگونه الیزبیت نورزا زبیردستان خود حمایت می کرد، چگونه حقوق گمرکی را برای تسهیل تجارت کاهش می داد و چگونه قانونا خود مدیریتهای شهرها را برای حمایت آنان در مقابل اختیارات زمینداران تضمین می کرد. مورخان همچنین از خیرخواهی و امور خیریه الیزبیت نوشته اند.

تاریخ نویسان و افسانه گویان مردمی مواردی تقریباً مشابه در تمجید از آن بریتانیا آورده اند. شاهزاده الگاکه اولین زن روسی بود که از خانواده سلطنتی به مسیحیت روی آورد، همیشه در نزد مردم بعنوان یک حاکم فرزانه بیادمانده است. طبق قانون قدیم فرانسه، قدرت پدر در خانواده در صورت مرگ و یا غیبت به مادر منتقل می شد. زن معلم فرزندان محسوب می شد. مانند شاهزاده ها و اشراف، زنان خانواده های حاکم نیز نقش قاضی در جامعه داشتند. راهبان زن نیز از امتیازات مشابهی برخوردار بودند. اتفاق می افتاد که دختران جوان حق قضاوت را به ارث می بردند. در نتیجه زنان در جلسات دادگاه های آن زمان شرکت می کردند و کلاه قاضی بر سر می گذاشتند.

در غیبت ارباب، همسر او نه تنها از نفوذ برعاریا برخوردار بود بلکه بر کارگزاران ارباب یعنی مالکین زمینهای کوچکتر وابسته به ارباب فئودال نیز حکم می راند. وظیفه همسر ارباب بود که شرف و دودمان را حفظ کند. در جشن ها و مسابقات جنگی، او در بالاترین جایگاه می نشست. این مسابقات جنگی بین شوالیه ها سرگرمی مورد علاقه اشراف در آن دوران بود. زنان مورد پرستش شوالیه ها قرار داشتند و شاهان در مدح آنان آوازی خواندند. وظیفه اصلی شوالیه "دفاع از زن" بود. وقتی که یک شوالیه به زنی برمی خورد از اسب خود پیاده می شد. هر شوالیه ای یک "بانوی حاکم قلب" خود داشت که از دور می پرستید، بدون آنکه کوچکترین امیدی به وصال داشته باشد. با این وجود، این احترام و تمجید تنها از زنان طبقات دارا اشراف بود. شوالیه هیچ احساس مسوولیت و یا احترامی در قبال زنان سایر اقشار اجتماعی نداشت.

در حالی که زن بعنوان نماینده اشرافیت بدلیل نقش سازماندهی اش در اقامت خانگی فئودالی که موجب تقویت قدرت ارباب می شد از موقعیتی خاص برخوردار بود، در عین حال حقوق فردی و انسانی اش پامال می شد. همان زن قدرتمندی که در مقابلش صدها رعیت از ترس می لرزیدند و اشراف جوان جرات شیطنت نداشتند، چرا که طبق رسومات در غیبت ارباب او بود که قدرت اداری را در دست می گرفت، خود در مقابل همسرش وحشت داشت و چیزی جز مایملک و برده او نبود.

در این دوران که اشرافیت قدرت را در دست داشت، قانون جنگل حاکم بود. شوالیه و زمیندار قدرت خود را مدیون اعمال غارتگرانه، خشونت و ویرانگری بودند. رئیس خانواده برزیردستان، مباشران و رعایا یا ایش اعمال زور کرده برتریت خود را در تمام قلمرو تحت سلطه اش تضمین می کرد. قدرت پدر و شوهر هیچگاه در عهدباستان در اشکال کاریکا توروا موجود در قرون وسطی وجود نداشت. وحشی که ارباب در قلمروی خود ایجاد می کرد تمام برزیردستانش را میخکوب می کرد. ارباب از هرگونه حقی برهمه سرفروزان خود برخوردار بود. بعنوان مثال می توانست با سرخود بیرون رفتاری کند، مورد تمسخرش قرار دهد، از خانه بیرونش کند و یا حتی در صورت تمایل همراه با بهترین اسب و یا محبوب ترین نیزه اش که از اسب ها بدست آورده بوده دوستی هدیه کند. ارباب می توانست همسرش را در صورتی که بی وفایی و یا گناهی از او سرزده بود، به قتل برساند. در نتیجه قدرت مرد حدمرزی نداشت. این چنین بود که زن اشرافی مغرور و برانزده ای که در مقابل سلام یک شوالیه خرده اشرافی حتی پاسخ هم نمی داد، در برابر همسرش به هنگام بدخلقی او چهار دست و پا راه می رفت و در مقابل ضربات بدنی و رفتار بدش سکوت می کرد.

در انگلستان، علاوه بر اشراف و شاهزادگان، زمینداران بزرگ نیز در انتخابات پارلمانی حق رای داشتند. همسران آنها بعدها و بتدریج به موازات تغییر نظام عمومی اجتماعی در اروپا شرایط جامعه بورژوازی این حق را از دست دادند (حتی مدت ها بعد در قرن هفدهم، زمیندار زن انگلیسی، ان کلیفورد برای باز پس گرفتن حقوق سابقش تلاش می کرد). همزمان با این، اما همسرانی که بی وفایی کرده بودند می توانست او را در حراج بفروشد. چگونه می توان این وضعیت متفاد زنان طبقات حاکم را توضیح داد؟ توضیح آن آن است: خانواده و طایفه خانوادگی در قرون وسطی کنترل مطلق بر اعضای خود داشت و در داخل خانواده، تحت تاثیر چپاول و نابرابری عمومی که در جامعه حکمفرما بود، کسی بیشترین قدرت را داشت که به بهترین وجهی از منافع خانوادگی و طایفه در برابر خصومت دنیای خارج دفاع می کرد.

علیرغم اهمیت کار زن در بنیان اقتصاد فئودالی، مشاغل نظامی و جنگی از ارزش بیشتری برخوردار بود. از چه طریقی افزایش درآمد و ثروت یک شاهزاده یا کنت بطرز موثرتر و مشخص تری عملی بود؟ واضح است که ثروت خانواده از طریق غارت همسایه ها و دهقانان سریع تر افزایش می یافت تا توسط کار مسالمت آمیز اقتصاد. به همین دلیل است که نقش مدیریت زنان در نظر اشراف اهمیت ثانوی داشت. و همین واقعیت که غنی تر شدن در گروه غارت محصولات سائیرین بود، بطور طبیعی محبوبیت درآمدهای خارج از محدوده کار

تولیدی را تقویت می کرد، امری که سریعاً منجر به تحقیر هر گونه کار تولیدی شد. این شرایط ماهیت متضاد موقعیت زن را توضیح می دهند: از طرفی، زن بعنوان همسر ارباب، حق برخورداری از کلیه القاب و دارایی ها را داشت و قدرتی مطلق بر زبردستان اعمال می کرد - حتی غالباً زنان بر کشورهای سلطنتی حکومت می کردند - و همان قدرت مطلق را بر رعایا داشت که یک مرد در آن موقعیت می توانست داشته باشد، یعنی حق اخراج، مجازات، شکنجه و حتی قتل آنها. از طرف دیگر، در مقابل رئیس خانواده، همین زنان از ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم بودند. در رابطه با موقعیت آنها در بطن ازدواج، همسران زمینداران بزرگ قرون وسطی، به همان اندازه زنان قبایل دامداران، ستم دیده و محروم از حقوق شان بودند.

در روسیه، موقعیت زنان اشراف حتی کمتر غبطه آور بود. زنان اشراف روس تنها طی یک دوره، بسیار کوتاه در تاریخ روسیه بعنوان سازماندها، اقتصادداری و تولیدی نقش داشتند. سریعاً اعضای مرد خانواده و یا میاثران جای آنها را گرفتند. از آن زمان، وظیفه زن اشرافی عبارت از بند نیا آوردن وارثان به منظور تداوم نژاد بود.

حق پداری خیلی زود در روسیه تحمیل شد. تسلط تا تارها (قبیله، دامداران چادر نشین که زنان شان کاملاً تحت ستم بودند) باعث تقویت شرایط موجود یعنی سلطه مرد بر زن شد. علیرغم این امر، تا قرن یا زدهم، بقایای یک مادر سالاری بسیار رکهن همچنان از طریق داستانهای مردمی به جا معسه منتقل می شد. زن روسیه قدیم می توانست بدون اجازه خاص همسرش از امکاناتی برخوردار باشد. می توانست در مشاورات قضایی شرکت کند و در تصمیمات تاثیر داشته باشد. طبق اولین قوانین روس - در قرن دوازدهم بود که "قانون روس" نوشته شد - تداوم نسل از طریق مادر مشخص می شد و نه بواسطه پدر. این امر وجود ترکیبی از مادری لاری، کمونیزم بدوی و اقتصاداً زراعی را بین اسلاوهای کهن ثابت می کند. قانون پداری در روسیه همزمان با گذار جامعه به سازمان اقتصادی پیچیده تری صورت گرفت که در آن نوعی ازدادمداری پیدا شد که فقط به تعداد کمی از دامهای زراعی نیاز داشت و به علاوه سودآورتر بود. این چنین بود که کشاورزی سرعت نقشی ثانوی در نظام اقتصادی روسیه، کهن یافت. اما در میان دهقانان شمال روسیه، خاطره موقعیت حاکم زن در نظام اقتصادی کماکان حفظ شد و در آوازهها و اشعار مردمی تداوم یافت، حال آنکه ستم کشیدگی همسر زمینداران روزن دهقان آشکارا وجود داشت.

در صورتی که به اطلاعات بیشتری در مورد سرنوشت زن روس علاقه مند هستید، مطالعه کتاب شیشکوف را پیشنهاد می کنم. در این کتاب مثالهای فراوان و جالبی در مورد چگونگی تبدیل زن به مستخدم خانواده آورده شده است. بطور کلی، این روند به موازات انکشاف مالکیت خصوصی و تسلط قانون جنگل حرکت می کرد.

تا آگاهی دختر جوان اشرافی و موقعیت وابسته اش در رابطه با خانواده از طریق مطالبات طایفه تقویت می شدند. سرنوشت او بدست دیگران تعیین می شد: در اشرافیت قبل از همه پدر بود که تصمیم گیری می کرد، ولی سایر اعضای مسن

خانواده نیز در مورد انتخاب زوج حق نظردهی داشتند. ازدواج دختر امری خانوادگی بود و قبل از هر چیز تابع منافع خانه بود. ازدواج هانه بر اساس احساسات و علائق بلکه تنها به دلایل مالی صورت می گرفتند. یا مساله افزایش قلمرو مالکیت از طریق جهیزیه، عروس مطرح بود و یا به منظور آرام ساختن یک همسایه، جنگجویانشان دهمسری دختر خانواده به او و یا یکی از پسرانش داده می شد. امری که موجب تقویت قدرت ثروت و لقب خانوادگی از طریق وصلت القاب بود. اینها دلایل واقعی این ازدواج ها بودند. غالباً نامزدها حتی همدیگر را قبل از شب زفاف ندیده بودند. عموماً ازدیاد ر دور می آمدند و کم نبود مواردی که دختران و پسران پنج تا هفت ساله به عقد هم در می آمدند. در قرون وسطی ازدواج بچه های کم سن و سال امری عادی بود. دوک بویون در اوج ورشکستگی دختر دوازده ساله ای را بخاطر جهیزیه مهمش به همسری گرفت. مارکی او از بچه دو ساله ای را به نامزدهی خود در آورد چرا که پدر زن آینده آمدگی خود را برای تحویل سالیانه بخشی از جهیزیه به نامزدهی آینده اعلام کرد. کنس فرزانه و دوران ندیش، ادلثید دویا و واقول دخترش را به ولیعهد آلمان داد، در حالی که این دو کمتر از شش سال داشتند. حتی پدران و مادرانی بودند که در فکر همسر مناسب برای پسرانی بودند که هنوز بچه دنیا نیامده بودند. دختران و پسران در این مورد بطور مساوی از هر گونه حقی در مقابل خانواده محروم بودند. ازدواج بین آنها از طریق طایفه ها بطور جمعی تصمیم گرفته می شد.

چنین تحاوی به حقوق فردی به مدت طولانی تری بین دهقانان روس رواج داشت. در این مورد فقط منافع اقتصادی مزرعه خانوادگی اساس کار بود. پدر و مادرها بدون اطلاع و نظر فرزندان شان برای آنها تصمیم ازدواج می گرفتند. تنها انقلاب بود که با لغو حق قدیمی پداری به این رسومات غیر اخلاقی موروث قرون وسطی پایان داد.

مشکل نیست زندگی زنی را تصور کرد که برخلاف میل خود و بدست خانواده اش به همسری مردی درمی آمد که به علاوه، قانوناً نایب او تسلط داشت. برای اشرافیت آن دوره، ازدواج صرفاً یک معنی داشت: می بایستی تداوم دو دمان را تضمین می کرد. قابلیت زن در زایمان بچه و تضمین وارثین خانواده بسیار ارج داشت. به همین دلیل نیز بی وفایی زن به همسرش شایسته مورد محارفات قرار می گرفت چرا که با آوردن یک بچه نامشروع، خون خانواده، اشرافیت را می آلود. در صورت بی وفایی زن، مرد نه تنها قانوناً اجازه طرد رسواگرانه اش را داشت بلکه می توانست او را شکنجه دهد و یا حتی به قتل رساند. دفاع از منافع خانواده مقابل به با ولت های غیر مشروع احتمالاً را ایجاد می کرد. اگر یک انسان ساده خون ناخلش را به خون آبی رنگ یک دختر اشراف زاده می آمیخت موجب می شد که این دختر از ارث محروم شده، به صومعه فرستاده شود و یا حتی به قتل برسد. نازیبی یک زن نه تنها یک بدبختی بلکه نوعی رسوایی بشمار می رفت. همسر زنی که نمی توانست وارث برای او بدنی آورد، حق طلاق داشت. بیشمار بودند همسران اربابان و شوالیه های که به زندگی مجرد در صومعه محکوم شدند، در حالی که همسران شان با زنان دیگر و صلوات می کردند. الگوی آن دوران زنی تندرت و پیرز بود که در عین حال قادر به اداره خانه نباشد. اهمیت پرزایی زن در بیک سری داستانهایی که حول این موضوع ساخته شدند، منعکس

شده است. مثلاً حکایت می کردند که همسرکنت همن برگ ۴۶۳ بچه دنیا آورد و پسرانش به هنگام غسل تعمید به اسم ایوان و دخترانش به اسم الیزابت نامیده شدند.

با این وجود دنیا آوردن بچه کافی نبود. وظیفه یک همسر، یک مادر و یک خانه دار نظارت بر تربیت فرزندانش و نمونه گذاری برای آنها بود. یکی از مهم ترین و اشرافی ترین قراردادهای زندگی این دوره تعظیم کامل و بدون لغزش در مقابل خواست مرد بود. بسیاری از آثار قرون وسطی به ستایش این الگو پرداخته اند. در نوشته های مربوط به آداب زندگی، مدافعین سرسخت نظم موجود به زنان اشراف توصیه های مناسب مرتبه شان و به مردان نصیحت های فرزانه می کردند.

وظایف زن در بطن خانواده چه اهمیتی می توانست برای جامعه ای داشته باشد که برزور، کاررعا یا فقدان کامل حقوق انسانی زنان متکی بود؟ زن در چه جنبه های اقتصاد می توانست نقش فعالی ایفا کند؟ در قرن چهاردهم، نویسنده ایتالیایی، باربرینو، با نوشته هایی که دختران جوان را به رفتار شایسته یعنی ماندن در خانه و کمک به مادر در کارهای خانگی دعوت می کرد، مشهور شد. باربرینو همچنین معتقد بود که آموختن خواندن و نوشتن هیچ ضرورتی برای دختران جوان ندارد. پاپ روس، سیلوستر، اندرزه های مشابهی را در کتاب معرفش "قواعد زندگی خانگی" ارائه داد.

این نوشته ها به مردان نصیحت می کردند که مواظب باشند همسرانشان در تقوی و ترس از خدا زندگی کنند. در این راه، استفاده از تنبیه های بدنی و سایر روشهای زور خیزی بود. با این وجود زمانی که با زمان اقتصاد فئودالی به اوج خود رسید (۱۲۰۰ - ۹۰۰) زنان علیرغم نقیادشان در بطن خانواده، در صورتی که از خانواده اشرافی بودند، از تعلیم و تربیتی مناسب با آن زمان برخوردار می شدند. دختران خانواده های اشرافی نه تنها خیا طمی، تخریبی و بافندگی می آموختند، بلکه خواندن و نوشتن، آواز خواندن و رقصیدن را هم فرا می گرفتند. آنان در سطح قابل ملاحظه ای به علوم دوران خود دسترسی داشتند و عموماً زبان لاتین نیز می آموختند.

تعلیم و تربیت در صومعه های انگلیس، خواندن، نوشتن، شناخت انجیل، موسیقی، کمکهای اولیه نقاشی و آشپزی را در بر می گرفت. زنان معمولاً لاتین می دانستند (تمام آثار علمی آن دوره به لاتین نوشته شده بود) و در مواردی معلوم مات قابل توجهی در مورد نجوم داشتند و این در حالی بود که شوالیه ها و سربازان بی باک غالباً بی سواد بودند. موارد بسیاری بود که شوالیه ها، مباحثان و صاحبان زمینهای وسیع، هفته ها نامه معشوق خود را نگه می داشتند تا اینکه رفیقی را می یافتند که سواد خواندن و نوشتن داشت. بسیاری از آنها نامه نویسی را به استخدام خود در می آوردند که مسوول مکاتبه با محبوبشان بود. در صورتی که زن مقابل فکرمی کرده با معشوق خود مکاتبه می کند و در نامه هایش، علاقه عمیق خود به "روح" او را بیان می کرد. حدس بزنید چه اتفاقی می افتاد اگر او می دانست که اسرار قلبی اش را بروی یک نامه نویسی بازمی کند. یکی از معروفترین شاعران درباری این دوره، ولفرامن اشناخ از نوشتن اشعار خود عاجز بود و به نسخه نویسان زن اتکا داشت.

تاریخ فهرست طولانی از زنان نویسنده و متفکر که طی سالیان تاریک مرحله نخستین قرون وسطی مشهور شده بودند، در اختیار ما قرار می دهد. در قرن دهم، رزویتای تارک دنیا نمایشنامه های مذهبی و یک سری نوشته های علمی به تحریر در آورد. در قرن هشتم، یعنی در دوره ای که هنوز عقب افتاده بود، در انگلستان راهبه زنی بنام لفلدا زندگی می کرد که بدلیل فرزانشی والایش زیا زده شده بود. او بعنوان میسیو فعال در دستگاره در حال رشد کلیسا، در شورا های جهانی مسیحیت، یعنی کنفرانس های بین المللی که بر مسائل مذهبی تشکیل می شد، شرکت می کرد. تارک دنیا ی دیگری، هیلدگار - که در قرن یازدهم زندگی می کرد - بعنوان فیلسوف مشهور بود. علیرغم فشارهای کلیسا، او ازها کردن عقاید مغایر با اعتقادات مذهبی سر باز زد و بر نظرات خود در مورد نیروهای طبیعت و زندگی علنا فشاری کرد. تفکرات او رنگ اعتقاد به وحدت وجود را داشت، یعنی او معتقد بود که خدا در واقع چیزی نیست جز نیرویی که پشت کل زندگی پنهان است. در همان دوره، راهبه زن آلمانی، هرادفن لندزبرگ اثری علمی بنام "باغ لذایذ" نوشت که اصول بنیادی نجوم، تاریخ و سایر علوم عصر را در بر می گرفت.

همچنین در قرنهای یازدهم و دوازدهم بود که مدارس وابسته به صومعه ها را بر شدند که در آنها دختران و پسران جوان از آموزش والایی برخوردار می شدند. مدارس صومعه های زنان مذهبی الس و پواتیه در فرانسه بخصوص مشهور بودند. تارک دنیا هایی چون گرتروددونیل، آلدگوندومبوژ و برتیلد دورشل - هر سه فرانسوی - تاثیر زیادی بر شاگردان خود داشتند. در قرن سیزدهم زنی مذهبی بنام هلویش در فرانسه زندگی می کرد که مکاتبات فلسفی اش با پسرش آبلارد معروف است.

در واقع، صومعه ها مکان استراحت، عیش و تظا هر نبودند برعکس مراکز کار بودند و اولین مطالعات علمی و فلسفی را پایه گذاری کردند. دنیا ی خارج این صومعه ها دنیا ی غارت، خشونت و ویرانگری وحشیانه بود. در نتیجه طبیعی بود که کسی که در پی آرامش و امنیت نسبی به منظور پیگیری عقاید و تحقیقات خود بود به صومعه پنا ه ببرد. زنان نازا و دختران مطرود از جامعه تنها افراد محکوم به ازبیدن رفتن در صومعه ها نبودند. زنان مستقلی که هیچ علاقه ای نداشتند با مردان که از نظر آنها ستمگر بودند ازواج کنند نیز بدانات می پیوستند.

به همین دلیل اکثر زنانی که بین قرن دهم و دوازدهم نامی در علوم و ادبیات بجای گذاشته اند، مذهبی بودند.

بعدها - بین سالهای ۱۴۰۰ - ۱۳۰۰ - در خارج از صومعه ها نیز زنانی به علوم روی آوردند و علنا به تدریس پرداختند. در قرن سیزدهم، زن معلمی در یکی از مشهورترین دانشگاه های عصر در بولونی ایتالیا تدریس می کرد. از آنجا بی که این زن زیبایی استثنایی نیز داشت، به منظور جلوگیری از حواس پرتی شاگردان، از پشت یک پرده صحبت می کرد. دودختران دره، به نامهای بتینا و نولا بدنبال اودر همان دانشگاه به تدریس ادامه دادند و به مولفان مشهور کتابهای قانون میدل شدند. به منظور ارائه مثالهای بیشتر

می‌توان از انورسانگیلتی، تئودورا دانتی، ریاضی‌دانان برجسته و مدل‌ن بوازینیور، نویسنده یک رساله معروف در مورد زندگی زناشویی آن دوره نام برد.

اما برجستگی زنان صرفاً به زمینه‌های علمی و ادبی محدود نمی‌شد. نماینده‌های زن طبقه فئودال نقش سیاسی قابل توجهی در قرون وسطی، بویژه بین قرن‌های نهم و یازدهم ایفا کردند. کننتس‌هایی که حکومت را در دست داشتند، ما رگارتا دوتوسکان و ادلیئیدوسا ووا، مثال‌های معروف این واقعیت‌اند. هر دو در اوایل قرن یازدهم در شمال ایتالیا زندگی می‌کردند. کننتس مغرور و قدرتمند توسکان، ماتیلدا، برشهرغنی تجارتنی و پیشه‌وری فلورانس حکومت می‌کرد. او همسر مریبان توسکان بود و پس از مرگ او تمام دارایی‌های وسیع او را به ارث برد. در حالی که قانوناً تنها عنوان کننتس را داشت. حاکمیت او شهرها و روستاهای بسیار را در اختیار می‌گذاشت. خرد و اشرافیت را در برداشت. این کننتس فعال خودریاست دادگاه‌های قضایی را بعهده داشت و مجازات‌ها را امضا می‌کرد. در فلورانس مدارک جالبی از قضاوت‌های ماتیلدا حفظ شده است. همانند تمام زنان اشرافیت حاکم، او اختیار را کامل در اختیار می‌گذاشت و تحت قیمومیت هیچ کس نبود. این دوره همچنین توسط رقابت بیش از پیش بیمن امپراتور و پاپ، یعنی دعوی بین دولت و کلیسا محک خورده بود. ماتیلدا که دوست شخص پاپ قدرتمند و وزیرک گرگوار هفتم بود، به مقابله با امپراتور پرداخت و در وصیت نامه خود، کلیه دارایی‌های او را به پاپ بخشید، امری که قدرت پاپ را افزایش داد. ماتیلدا با آوردن قانون نویسنده معروف ایرنر-یوس به دانشگاه بولونی آنرا به یک مرکز فرهنگی مبدل کرد. کننتس ادلیئیدوسا ووا، همعصر او، به تنهایی - اگرچه دو پسر داشت - تمام قلمرو وسیع دارایی خود را اداره می‌کرد و در سیاست نیز نقش داشت. مورخان او را بعنوان یک زن "مغیر و فعال" معرفی کرده‌اند که بی‌واهمه به مقابله با پاپ قدرتمند برخاست و حتی به خود اجازه تهدید امپراتور را داد. او همچنین به عدالت و خیرخواهی شهرت داشت. ولی در واقع، علیرغم حمایتی که از ضعف می‌کرد، او برای استقلال شهرهای خود و تقویت قدرت شخصی‌اش می‌جنگید. هر دو زن نامبرده شناخت وسیع علمی داشتند و بر آنچه علم می‌توانست در رابطه با رشد قلمروهایشان عرصه کند، کاملاً مسلط بودند. این زنان استثناهای قاعده کلی بودند. اما صرف موجودیت‌شان در دورانی این چنین تاریخ در نشان می‌دهد که بدان نیاز بوده است.

می‌توان به این نتیجه رسید که زنان - بردگان و اموال همسرانشان - که علیرغم میل خود توسط همسران منفورشان به زنجیر کشیده شده بودند، صرفاً برای تداوم طایفه مورد استفاده قرار می‌گرفتند و احتیاجی به تعلیم و تربیت نداشتند. اما اگر این زنان آموزش می‌دیدند، بدلائیل اقتصادی بود. حق دستیابی زن به آموزش و علم از طریق نقش آنها در زمان اقتصاد فئودالی، یعنی نقش‌شان بعنوان همسر مالک دارایی‌های وسیع، قابل توضیح است. قبلاً در مورد نقش‌سازماندهی این زنان در اقتصاد پیچیده خانگی فئودالیسم صحبت کرده‌ام.

زنی که خواندن و نوشتن حساب می‌دانست طبیعتاً بر یک شخص نادان و کودن ارجحیت داشت. بدین ترتیب، کننتسرل درآمده‌های، تنظیم یک بودجه، رسیدگی به قروض دهقانان و تعیین مقدار محصولات لازم برای تضمین و تکمیل ذخیره قصر برای اوساده ترمی‌شد. در نتیجه، از زنان این دوره نه تنها انتظار زیبایی داشتند، بلکه هوش و ذکاوت هم می‌طلبیدند. یک تاریخ‌نویس قرن دوازدهم می‌نویسد که همسر دوک ربرت دو کلبرتما صفات خوب را دارا بود و این صفات از نظر او عبارت بودند از "خانواده اشرافی، زیبایی و هوش".

افزوده بر این، زنانی که پزشکان قابل‌نی‌بودند، ارج بسیار داشتند. ما امروزه می‌دانیم که زنان همیشه خود را وقف رسیدگی به بیماران کرده‌اند. حتی در کمونیزم اولیه، زنان قابلیت‌های درمانی برخی گیاهان را آزمایش می‌کردند. در قرون وسطی، هنر درمان‌خیلی کم رشد یافته بود. تنها ارباب حق مراجعه به دکتر را داشت. سایرین خود در حد توانایی‌شان به درمان خود می‌پرداختند. با این وجود جنگ‌های داخلی و ملی و امراض مختلف ناشی از آنها قصابان را به بیمارستانی برای نگهداری از زخمیان و بیماران مبدل کرد. قصرها علاوه بر ایفای نقش مرکز تولیدی مرکز پزشکی هم بشمار می‌رفتند و دهقانان از مناطق دور دست برای معالجه بدن روی می‌آوردند.

بدین ترتیب، در نظر مردم، قصر صرفاً بیانگر استمرار ارباب نبود، بلکه مرکزی برای کمک‌های موثر نیز بشمار می‌رفت. بدین دلیل لازم بود که همسر ارباب قابلیت رسیدگی به بیماران را نیز داشته باشد. تا زمانی که از زخمیان و بیماران را از مرگ نجات می‌داد و با داروهای خود شفا می‌داد و تا زمانی که از کمک به زایمان یک زن دهقان ایبانی می‌کرد، دهقانان حاضر به عفو سفاکی‌های بی‌شمار ارباب بودند.

در قرون وسطی، پزشکی خاص زنان بود. زن ایده‌آل، آنچنان که در داستان‌های بی‌شمار تصویر شده است، از عهده معالجه بیماران نیز بر می‌آمد. پزشک مشهور قرون وسطی، پاراسلس تا کیدمی کرد که زنان به مقدار قابل توجهی بیشتر از آثارنا روشن و غالباً نادرست پزشکی به او یاد داده‌اند. زمانی که در سال ۱۲۵۰، لویی نهم از جنگ صلیبی اورشلیم بازگشت، از زن پزشکی که طی سفر از او مراقبت کرده بود بطور کتبی قدرانی کرد. کرسی تدریس پزشکی در دانشگاه بولونی در قرن پانزدهم توسط یک زن، دورثا بوکا اشغال شده بود.

در آن زمان، پزشکی هنوز خیلی کم علمی بود و بر قواعد جادوگری و خرافات اتکا داشت. علم به معنای مدرن کلمه وجود نداشت و حتی آناتومی بدن انسانی شناخته نشده بود. هنر معالجه بیماران که به سحر و آفون شباهت داشت عموماً نوعی هنر جادوگری بشمار می‌رفت. زن "معالج" بعنوان جادوگری محسوب می‌شد که از طریق ارتباط با نیروهای شیطانی چگونگی معالجه انسان‌ها را می‌دانند و در نتیجه بر زندگی، سعادت و سلامتی‌شان کنترل دارد. او مورد وحشت و احترام همگان قرار داشت. اما در شرایط اجتماعی و اقتصادی متفاوتی، دانسته‌های این زنان در زمینه معالجه بیماران، به نوعی جرم تبدیل شد.

آنان بزودی بعنوان جادوگر مورد تعقیب قرار گرفتند و در آتش‌هایی که برای مدت طولانی بناام آنها در سراسر اروپا برپا شدند، سوختند. صدها، هزاران و دهها هزار زن به این شکل به شعله‌های آتش سپرده شدند، و تنها بدین دلیل کسه " پدران مقدس " کلیسا به رابطه آنها با شیطان ظنین بودند.

در کنفرانس بعدی بطور عمیق تری از محاکمه‌های زنان بعنوان جادوگر صحبت خواهم کرد. اینجا به جمع بندی موقعیت زن اشرافی در دوران فئودالیسم می پردازم .

بدلیل تبار اشرافی ، زن مورد احترام بود و از برخی حقوق برخوردار می شد. در خارج از خانواده ، شواایه‌ها یا احترام و تحسین با او برخورد می کردند ، ولی در داخل خانو-
اده ، او همانند رعایا پیش ، محروم از حقوق خود بود .

زمانی که سازمان اقتصادی فئودالی در اوج خود بود (تا حوالی قرن چهاردهم) ، همسران با ب که مسوولیت مدیریت اقتصاد را بعهده داشت ، از نوعی آموزش بهره مند بسود . او همچنین مسوول تعلیم و تربیت فرزندان بود . با رشد تجارت ، این شکل سازمان اقتصادی اهمیت خود را از دست داد و منجر به بی اعتباری کار زن شد . پول معیار اصلی ثروت شد . زن به ماشین تولید نسل تنزل یافت و به انگل جامعه مبدل شد . موردی که در رابطه با همسران شهر نشینان ثروتمند آن هم صدق می کرد . از آن زمان ، به نظارت زن بر کارآهنگران و بافندگانی که مسوول ارائه طرحها و شیوه‌های جدید بودند ،

خاتمه داده شد . او دیگر مسوول رسیدگی به وضع آبیاب و یا تولید سلاح و وسائل دفاعی نبود . تمام این رشته‌های تولیدی دیگر بخش جدایی ناپذیر سازمان اقتصاد فئودالی نبودند و از قصر به شهر و یا انبارخانه دهقانان منتقل شدند . از این پس ، قلمروی فئودال و یا قصر ، کارخانگی را تنها در مفهوم محدود آن یعنی کارخانه‌داری در بر می گرفت . زنان اشراف نیز این وظایف را به مستخدمین و یا مباحران خود سپردند . سستی ، حماقت و کوته بینی که نتایج یک زندگی سراسر بطلالت و تنبلی بود ، بسرعت نزد همه زنان عمومیت یافت .

در نتیجه می توان دید که از هم پاشی سازمان اقتصاد فئودالی به شکل خودکفای آن که متکی بر اقتصاد طبیعی بود ، موجب سقوط سریع سطح تعلیم و فرهنگ زنان اقشار بالاتر جامعه شد . در نظراول ، این امر می تواند عجیب باشد . اما چگونه می توان توضیح دیگری برای این واقعیت داشت که در مرحله‌ای به ظلمت و عقب افتادگی قرن دهم ، زنان با فرهنگ و باهوشی چون رزویتا و هیلدگار زندگی می کردند ، در حالی که زنان قرون هفدهم و هجدهم توسط حماقت ، فرهنگ پایین ، تسلیم پذیری به خرافات و همچنین علاقه واضح شان به شایعه سازی و تفریحات ظاهری مشخص می شدند . این مطلب یکبار دیگر ثابت می کند که موقعیت زن ، حق زن به حیثیت انسانی و آموزش همیشه وابسته به نقش او در اقتصاد و تولید است ●